

متن مصاحبه جناب آقای دکتر محمدرضا حافظ نیا- استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه
تربیت مدرس، در باره مسائل شهر تهران به عنوان پایتخت - بهمن ماه ۱۳۹۴

۱- مهمترین ریشه ها و مشکلات شهر تهران از نظر شما چیست؟

مسائل تهران در طول ۲۲۰ سالی که از عمر انتخاب تهران به عنوان پایتخت کشور ایران می‌گذرد، به خصوص در ۱۰۰ سال گذشته و در سنوات اخیر، هرچه به جلو آمده است بر پیچیدگی‌ها و مشکلات آن افزوده شده است. موضوع تهران مانند داستان گلوله برفی است که از سر کوه شروع می‌شود، کم است و بعد بزرگتر می‌شود. درباره اینکه چه دلایلی سبب وقوع این مسئله شده و ریشه‌های آن چیست؟ می‌توان به چند مورد اشاره کرد. مهمترین عامل شکل‌گیری تهران کنونی از دید من به عنوان جغرافیدان سیاسی چیزی است که به آن تمرکز می‌گوییم. تمرکز در فضای ملی. یک نقطه کانونی به عنوان پایتخت انتخاب شد ولی فرآیندهای سیاسی در کشور و شیوه و نگرش به اداره کشور در ساخت سیاسی و حکومتی، سبب شد تا تهران یک موقعیت کانونی تمرکزگرایانه پیدا کند. تمرکز سیاسی در تهران نقطه آغاز تمرکزهای دیگر در تمام مولفه‌های قدرت در ابعاد مختلف اداری، اقتصادی، اجتماعی، فنی و تکنولوژی و خدماتی بود. این تمرکز سیاسی به ساخت سیاسی کشور در گذشته بر می‌گردد. ساخت سیاسی کشور از انقلاب مشروطه توسط انقلابیون مشروطه و طرفداران قانون اساسی آن زمان، "بسیط و متمرکز" انتخاب شد. با روی کار آمدن حکومت رضاشاه بر جنبه‌های تمرکزگرایانه این ساخت سیاسی افزوده شد و تمام امور ریز و درشت فضای ملی در کنترل تهران قرار گرفت و لایه‌های مختلف حکومتی در فضاهای دیگر کشور عملاً کم‌اختیار و بدون قدرت شدند. این تمرکز قدرت، سایر عناصر قدرت را در سطح ملی متوجه تهران کرد. در حال حاضر قدرت سیاسی، علمی، ارتباطی، اقتصادی، خدماتی، دیپلماتیک، نظامی، امنیتی و ... در تهران متمرکز شده است. تمرکز هر یک از این موارد به صورت یک جریان و فرآیند رخ داده و یک شبه به وقوع نپیوسته است. این تمرکز قدرت سبب شد تا تهران بتواند پشتیبانی‌های لازم را از عوارض تمرکز قدرت فراهم کند. این مسئله باعث افزایش جمعیت تهران شد. برای تامین نیازهای جمعیت و انجام خدمات، تهران به تاسیسات و نهادهای پشتیبان نیاز داشت. از فضای جغرافیایی تا کالدها، از ابزارهای حمل و نقل تا ابزارهای فنی و تخصصی و زیرساخت‌ها، از نیازهای روزمره مردم در شبکه تجاری و شبکه فروشگاهی تهران مانند بازار و فروشگاه‌های سر خیابان‌ها تا سیستم‌های خدماتی مانند مدرسه و مراکز بهداشت و درمان، آب و ... همه به فضای

جغرافیایی نیاز داشتند. این مسئله سبب شد تا تهران دچار انبساط فضایی شده و در دو بعد افقی و عمودی توسعه پیدا کند. یعنی تهران به شکل یک مثلث که هم از قاعده و هم در ارتفاع رشد کرد. تهران از نظر تراکم جمعیت اشباع شد و این تراکم به کرانه‌ها و پس کرانه‌های آن سرایت کرد. شبکه‌های شهری اقماری شکل گرفتند و الان شبکه پس کرانه‌ای بسیار آشفته هم در تهران و هم در اطراف آن شکل گرفته که یک سر آن به آبدلی و رودهن و سرهای دیگر آن به قم و قزوین منتهی می‌شود و این احتمال وجود دارد که در آینده حتی به تاکستان و زنجان هم برسد. این پهنه فلاتی جنوب البرز مرکزی در قالب یک سپهر جمعیتی و سکونتگاهی آشفته در آمد. ریشه همه این مسائل به حکومت سیاسی بسیط بر می‌گردد که از نوع متمرکز است نه غیرمتمرکز. حکومت در کشورهایی مانند ژاپن، ایتالیا و فرانسه از نوع بسیط و تک‌ساخت است اما نوع حکومت ایران بسیط تک‌ساختی است که در آن تمرکز هم حاکم است. این الگوی حکومتی در دوره مشروطه در ایران پایه‌گذاری شد و در جمهوری اسلامی نیز توسط طراحان قانون اساسی تداوم پیدا کرد. حقوق‌دان‌های اساسی ایران بر مبنای این پارادایم فکر می‌کنند و همین افراد الگوی قانون اساسی ایران را طراحی کرده و در فضای ملی استمرار دادند. بخش عمده‌ای از معضلات کشور، ریشه در این ساخت سیاسی متمرکز دارد که از نظر من برگشت از آن بسیار دشوار است؛ چون یک فرهنگ سیاسی در این صد سال تولید و یک پارادایم شده است و این پارادایم در افکار عمومی، توده مردم، طبقه دانشگاهی، به ویژه در طبقه موثر مانند حقوقدان‌ها چه حقوق اساسی و چه اداری و نیز علوم سیاسی جا افتاده است.

مسئله دیگر، تمرکز مالی در تهران است. به این معنا که منابع قدرت مالی و سرمایه در تهران متمرکز شده است. پول متغیر اصلی است که انسان‌ها برای زندگی خود به دنبال آن هستند. بخش عمده منابع مالی کشور در تهران متمرکز است. تناسب مستقیمی بین حجم پول و حجم جمعیت و آدم‌ها وجود دارد. در بخش عمده‌ای از خیابان‌های اصلی تهران نهادهای مالی و پولی و موسسات مالی و بیمه مانند قارچ روییده‌اند. این نشان می‌دهد که حجم پول در پایتخت بالاست. تاسیس و راه اندازی بانک‌ها و موسسات مالی در تهران، از دم و بازدم پول در این شهر حکایت دارد. این تراکم پول ریشه در تراکم سیاسی و فعالیت‌های اقتصادی دارد. هرچه پول بیشتر باشد، فعالیت‌های اقتصادی و جذب جمعیت بیشتر می‌شود. هر فردی که وارد تهران می‌شود، به خدمات مختلفی از قبیل غذا، مسکن، اشتغال و تحصیل نیاز دارد. تامین هر یک از این نیازها، به فضای جغرافیایی احتیاج دارد و این باعث توسعه تهران می‌شود. این سیستم بانکی و پولی کشور که در تهران متمرکز است را یک متهم اصلی می‌دانم و متولیان این کار از بانک مرکزی تا وزارت اقتصاد و خود دولت و مجلس، همه در معضلات تهران مسئول هستند.

یک سری عوامل فرعی نیز در ایجاد مشکلات برای تهران نقش دارند. مثلاً برخی از شبکه‌های خدماتی که نیاز به فضای وسیعی دارند در تهران بوجود آمده‌اند. یک شبکه بزرگ دانشگاهی در تهران وجود دارد. چه نیازی به حضور این شبکه دانشگاهی در تهران است؟ حضور برخی موسسات مانند دانشگاه علمی و کاربردی لازم است اما چه لزومی دارد که دانشگاه‌های ملی و بزرگ در تهران باشند؟ وجود این دانشگاه‌ها نیاز ذاتی تهران نیست. دانشگاه تهران و دو الی سه دانشگاه محوری می‌توانند در تهران باشند. اما چه نیازی است که این همه دانشگاه مختلف در تهران باشند؟ بودن اینها بار فضایی بر فضای جغرافیایی تهران ایجاد می‌کند. شبکه دیگر، دستگاه‌های نظامی - دفاعی کشور است. چه نیازی است که خیلی از سیستم‌های دفاعی کشور در تهران باشند؟ ستاد کل نیروهای مسلح، ستادهای کل و ستادهای فرماندهی نیروهای چندگانه باید در تهران باشند، اما چه لزومی دارد که لشکرها، واحدهای عملیاتی و ستادهای فرعی در تهران حضور داشته باشند؟

دو عامل دیگر را هم در مشکلات تهران مقصر می‌دانم؛ یکی مربوط به سوء مدیریت سیاسی است. یعنی متأسفانه در طول تاریخ ۱۲۰ ساله تهران، مدیریت سیاسی فضا در این شهر ناموفق عمل نموده است. در این زمینه دو نقص دیده می‌شود؛ یک مسئله مربوط به عدم بینش و دانش جغرافیایی مدیران سیاسی فضا بوده است که این مدیران هم در سطح ملی یعنی پایتخت کشور، هم در سطح منطقه‌ای یعنی پهنه فلاتی جنوب البرز مرکزی و هم در سطح محلی یعنی شهر تهران، در طول صد سال گذشته، یعنی هم در رژیم قاجار، هم در رژیم پهلوی، و هم در جمهوری اسلامی بینش و دانش جغرافیایی نداشته‌اند و پدیده‌های فضایی آن را نتوانسته‌اند مدیریت کنند. از علم و دانش جغرافیا به خصوص جغرافیای سیاسی هیچ استفاده‌ای نکرده‌اند. اگر ذره‌ای دانش و فهم جغرافیایی در مدیران وقت تهران بود، حداقل صنایع تهران را در غرب این شهر مستقر نمی‌کردند. زیرا جغرافیدان‌ها می‌دانستند که تهران در مسیر بادهای غربی قرار دارد و استقرار کارخانه‌ها در غرب تهران می‌تواند آلودگی‌های آنها را به فراز شهر تهران منتقل کند. مشکلی که شهروندان تهرانی و خود دولت‌مردان را آزار می‌دهد. دوم اینکه به نظر من، ساختار مدیریت سیاسی تهران ضعیف بوده است. یعنی ما در مجموعه تهران یک ساختار مدیریت سیاسی فضایی گسیخته داریم. این گسیختگی ریشه تاریخی دارد. یعنی از انقلاب مشروطه شروع شده است و تا الان نیز ادامه دارد. تا سیستم مدیریت سیاسی فضا در تهران یکپارچه نشود، امکان درست کردن آن وجود ندارد. از نظر قانونی مسئول مدیریت سیاسی فضا در حوزه تهران، استاندار و به خصوص فرماندار است. اما فرماندار تهران ضعیف‌ترین نهادی است که در سیستم مدیریتی از آن نام برده می‌شود. فرماندار تهران باید در تراز هیات وزیران و عضو کابینه باشد. پس یکی دیگر از ریشه‌های مشکل به نهاد مدیریت کننده فضای

تهران در سطح محلی و منطقه‌ای بر می‌گردد که دو بعد دارد، یکی عدم بینش جغرافیایی به خصوص در زمینه جغرافیای سیاسی و دوم اینکه سیستم مدیریت سیاسی فضا از هم گسیخته است.

۲- مهمترین راهکارها برای برون رفت از این مشکلات را چه پیشنهاد می‌کنید؟

راهکار برو رفت از مشکلات تهران این است که همان ریشه‌های مشکل را ریشه‌زدایی یا ریشه‌کنی کنیم. یعنی اینکه، تمرکز سیاسی و اجرایی شکسته شود. دیگر اینکه مدیران سیاسی کشور و طبقه نخبه‌ای که ادعا دارند خیلی از مسائل را می‌فهمند به خصوص در حوزه حقوق، علوم سیاسی، علوم اجتماعی و اقتصادی نگرش خود را تغییر دهند. باید نگرش و دانش جغرافیایی نیز پیدا کنند. البته کار سختی است. از دید من قانون اساسی ج.ا.ایران راه‌ها را باز کرده است، یعنی به همین ظرفیت‌های قانون اساسی هم می‌شود تکیه کرد و تمرکز را در هم شکست. ما در کشور به وحدت سیاسی نیاز داریم نه به تمرکز سیاسی. تاریخ و سنت سیاسی در ایران چند هزار ساله، تمرکز سیاسی از این نوع نبوده است. این نوع تمرکز سیاسی و اجرایی در ایران، حدود ۱۰۰ سال عمر دارد، و ریشه‌های آن به انقلاب مشروطه و بعد فرهنگ‌سازی سیاسی ناشی از آن که انجام شده است، بر می‌گردد. به نظر من حضرت آیت الله خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی تمرکزگرای سیاسی نبود و ذات جمهوری اسلامی نیز تمرکزگرا نیست. آن‌هایی که تمرکز سیاسی در ایران را ایجاد کردند می‌خواستند از طریق تمرکز اداری، تمرکز و وحدت سیاسی در ایران را تامین کنند. یعنی در واقع استراتژی آنها استراتژی وحدت سیاسی از طریق تمرکز سیاسی و اداری و اجرایی بود. جمهوری اسلامی ایران برای ایجاد وحدت سیاسی، از نظر من به این نیازی ندارد، بلکه از طریق شبکه ائمه جمعه، شبکه نمایندگان ولی فقیه در استان‌ها و مناطق کشور و شبکه رسمی نمایندگان دولت در سطح کشور خیلی راحت می‌تواند وحدت سیاسی را حفظ و تضمین کند. اصلاً نیازی به سیستم اداری و اجرایی متمرکز ندارد که از آن طریق بخواهد وحدت سیاسی ایجاد کند. من بر این باورم که ذات جمهوری اسلامی اصلاً نیاز به تمرکز سیاسی و اداری ندارد. بنابراین تمرکززدایی همه‌جانبه از ساخت سیاسی/اداری کشور و تهران به عنوان مرکزیت سیاسی آن باید انجام شود. تمرکز مالی-اقتصادی نیز در تهران به تدریج ایجاد شده است. اگر در گذشته تمرکز مالی-اقتصادی تبعی یعنی به تبعیت از تمرکز سیاسی در تهران ایجاد شده بود، در حال حاضر دیگر تمرکز سیاسی عامل بقای آن نیست و خودش عامل بقای خود است. الان اگر تمرکز سیاسی را از تهران بگیرند، مسائل تهران حل نمی‌شود، چون گرفتن پایتخت و بردن آن از تهران به جای دیگری -که پیشنهاد بسیار غلط و نشدنی نیز از دید جغرافیای سیاسی است- این نقش سیاسی در مقیاس ملی از تهران گرفته می‌شود اما مشکل حل نمی‌شود. چون مسئله کنونی تهران دیگر تمرکز سیاسی تنها

نیست. الان تمرکز مالی خود به یک فلسفه تبدیل شده است. پایتخت می‌تواند در تهران باشد و در عین حال تمرکز را شکست. برای ما جغرافیدانان سیاسی این کار خیلی راحت است. تمرکززدایی که متخصصین امور اداری مطرح می‌کنند با تمرکززدایی از دید جغرافیای سیاسی به کلی متفاوت است. آن‌ها بر اصل تفویض اختیار در تمرکززدایی سازمانی درون دولت تأکید دارند، در حالیکه جغرافیدانان سیاسی به توزیع فضایی قدرت در کشور می‌اندیشند. بنابراین این تمرکززدایی اراده سیاسی می‌خواهد و باید توسط متخصصان جغرافیای سیاسی انجام شود. تمرکززدایی مالی هم احتیاج به سازوکارهای قانونی و اداره سیاسی دارد که باید توسط مجلس و پارلمان انجام شود. در ترکیه، نقش سیاسی را از استانبول گرفتند و به آنکارا منتقل کردند. ولی مشکل استانبول حل نشد، چون تمرکز مالی و اقتصادی و ارتباطی در استانبول به فلسفه‌ای تبدیل شده بود و دیگر نقش تبعی نداشت. همان مسئله‌ای که الان در کراچی وجود دارد. نقش سیاسی را از کراچی گرفتند و به اسلام آباد بردند اما مشکل کراچی حل نشد. یا مشکل بمبئی حل نشد. چرا؟ چون تمرکزهای دیگری که در حوزه‌های مالی-اقتصادی و ارتباطی ایجاد شد بود و خودشان علت وجودی شده بودند و جنس اینها متفاوت بود. بنابراین حل آنها احتیاج به اراده سیاسی، تغییر قوانین و حمایت قانونی دارد، و این کار باید با یک بینش و دانش قوی جغرافیای سیاسی انجام شود. مدیران سیاسی جمهوری اسلامی حتما باید جغرافیای سیاسی بدانند و در همه سطوح بینش جغرافیایی پیدا کنند. سرشت سیستم باید جغرافیا گرا بشود و شعور جغرافیایی پیدا کند.

۳- علم جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در این حوزه چقدر می‌تواند کمک کار حل مشکلات

تهران باشد؟

ژئوپلیتیک یکی از شاخه‌های علم جغرافیای سیاسی است. عمده مباحث تهران به حوزه جغرافیای سیاسی مربوط می‌شود. یعنی اگر دولت به این اراده برسد و بخواهد مشکل تهران حل شود، باید حل مشکل را از علم جغرافیای سیاسی تقاضا کند. چون پایتخت مسئله و موضوع ذاتی جغرافیای سیاسی است. پایتخت یک نقش سیاسی ایفا می‌کند که این نقش ذاتی تهران در چارچوب دسیپلین علمی جغرافیای سیاسی قرار می‌گیرد. این موضوعی نیست که تنها به برنامه‌ریزان شهری و شهرسازان و... مربوط باشد. بعضی‌ها فکر می‌کنند که شهرسازها می‌توانند در این حوزه هم وارد شوند. این اشتباه است. این کار جغرافیای سیاسی است. یک وجه آن شهرسازی و ساخت شهر در فضای جغرافیایی است که برنامه‌ریزان شهری و شهرسازان و معماران باید انجام دهند. مرز این دو باید از هم تفکیک شود. جغرافیدانان سیاسی، برنامه‌ریزان شهری نیستند. برنامه‌ریزان شهری نیز جغرافیدان سیاسی نیستند. آن‌ها به وجوه سیاسی مکان‌های شهری کاری ندارند. حداکثر کار برنامه‌ریز شهری، بهینه‌سازی فضا برای

استقرار و فعالیت انسان در شهر است. شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری یک کار تخصصی برنامه‌ریزی است در حالیکه مدیریت سیاسی فضا حوزه دیگری است. در مدیریت هم مدیریت شهری و هم مدیریت سیاسی فضای شهری داریم. مدیریت شهری، فضای شهر را اداره می‌کند، یعنی در واقع به نیازهای فضایی شهروندان پاسخ می‌دهد. اما آنکه به مقیاس و ابعاد سیاسی شهر در عرصه‌های محلی، ملی و بین‌المللی کار دارد، مدیریت سیاسی فضا است. جغرافیای سیاسی در اینجا وارد می‌شود. جایگاه جغرافیدانان سیاسی در شهر تهران، سامان دادن به سازه مدیریت سیاسی در فضای تهران، آمایش و برنامه‌ریزی سیاسی فضای تهران، هدایت جریان مطالعاتی کلی مربوط به ساماندهی پایتخت که توسط تخصص‌های مختلف انجام می‌شود و فعالیت در حوزه توزیع فضایی قدرت است که چطور قدرت را در فضای جغرافیایی پخش کنند تا سیستم متعادلی از مکانیسم‌های عملیاتی در اداره تهران، بتواند آن را اداره کند. خیلی ساده بخواهم بگویم این دفاتری که دولت راه انداخته به نام دفاتر خدمات دولت، یک کار جغرافیای سیاسی است. ارتباط تهران با سیستم ملی و سیستم‌های منطقه‌ای که در حوزه ژئوپلیتیک به عنوان شاخه‌ای از این رشته مطرح می‌شود نیز در حوزه جغرافیای سیاسی است. چیزی که به عنوان دیپلماسی شهری، خواهرخواندگی، جهانی شدن و... مطرح می‌شود اینها مفاهیمی ژئوپلیتیکی هستند که جغرافیدانان سیاسی ژئوپلیتیسین باید وارد این‌ها شوند.